



پودمان ۱

انسان و جهان هستی

طلیعه

«خلقت را آغاز کرده و موجودات را، بدون جولان اندیشه‌ای، یا استفاده از تجربه‌ای، بیافرید و همه چیز را به‌نگام قرار داد و موجودات گوناگونی را هماهنگ کرد. سپس خدای سبحان، طبقات فضا را شکافت و اطراف آن را گشود و طبقات فوقانی هوا را در آن ایجاد کرد. پس از آن آبی را با امواج متلاطم و انبوه و مترکم در آن روان ساخت. آن آب را بر پشت تندبادهای جنباننده از جای برکنده و شکننده سوار کرد، و باد را فرمان داد تا آب را از حرکت بازدارد. سپس به طوفان امر کرد تا امواج دریاها را به هر سو روان کند و بر هم کوبد، تا آنجا که آب‌ها روی هم قرار گرفتند چون قله‌های بلند کوه‌ها بالا آمدند. امواج تند کف‌های برآمده از آب‌ها را در هوای باز و فضای گسترده بالا برد، که از آن هفت آسمان را پدید آورد.^۱» (امام علی علیه السلام)

راز آفرینش جهان

زمانی که دور از هیاهوی شهر و در کنج خلوتی، فرصتی برای آدمی مهیا می‌شود تا به افکار و اندیشه‌های دور از خود، سامان بخشد و با ذهن منظم و متمرکز به فردا و آینده بیندیشد، خود را از یک فکر و نفوذ آن، رها نمی‌یابد و آن اندیشه درباره راز آفرینش جهان است.

به‌راستی هدف از خلقت جهان هستی چیست؟ از یک نظر خدای متعال با اراده آفرینش جهان، هدفی که مفید برای خودش باشد، در نظر نداشته و ندارد، چون او کامل و فاقد هر عیب و نقصی است، بلکه هدف از چنین خلقتی، رساندن خیر به همه موجودات است تا آنها در پرتو نعمت وجود، نقص‌ها و کاستی‌های خود را برطرف نموده و به رشد و بالندگی برسند، لذا چون هستی نسبت به نیستی، نوعی کمال محسوب می‌شود، هر پدیده‌ای که آفریده می‌شود، نسبت به مرحله قبل از آن، که عدم و نیستی بوده، از یک مرحله کمال برخوردار می‌شود. به عنوان مثال ما انسان‌ها همین که شأن وجودی یافته‌ایم در مقایسه با نیستی و عدم، از درجه‌ای از کمال برخوردار شده‌ایم و حال از اینجا به بعد با عملمان اگر صالح و شایسته باشد، درجات دیگر کمال را می‌یابیم و چنانچه عملمان ناشایسته باشد، از مراتب انسانیت تنزل پیدا کرده و سقوط می‌کنیم.

اندیشمندان و حکما معتقدند که نیستی یا عدم، منشأ هیچ خیر و کمالی نیست، چون هیچ است و هیچ نمی‌تواند موجد و موجب خیر و خوبی باشد بلکه این هستی یا وجود است که منشأ همه خیرها و کمالات است.

از سوی دیگر با کمی دقت در پدیده‌های خلقت، معلوم می‌شود که خداوند اراده کرده است که آنها به نوعی در خدمت‌رسانی به انسان قرار گیرند. به عنوان مثال یکی از جنبه‌های استفاده از حرارت خورشید و نزول باران و باد

۱. نهج البلاغه، خطبه اول (در وصف آفرینش آسمان و زمین)

و خاک و امثال آنها، رویش گیاهان، درختان و حیات طبیعت است. طبیعت سرسبز و زیبا و درخشنده، علاوه بر تأمین اکسیژن و عناصر حیاتی دیگر، مواد غذایی مورد نیاز حیوانات و جانداران از هر نوع را فراهم می‌آورند و بخشی نیز در برنامه غذایی انسان قرار می‌گیرند تا مواد مورد نیاز خود را از آنها تأمین کنند. حیوانات با تغذیه از طبیعت و نیز برخی جانداران دیگر به نوبه خود بخشی از مواد غذایی انسان را فراهم می‌کنند و این چرخه حیاتی همچنان ادامه دارد تا هر موجودی به تکامل واقعی خود برسد و مجموعه خلقت در جهت خدمت به انسان تداوم می‌یابد. در زمره موهبت‌های جهان که در راستای فایده رساندن به انسان هستند، می‌توان به این جنبه نیز اشاره کرد که عالم هستی، منظره گسترده و پهناوری است که آدمی را به تفکر وادار می‌دارد و به عبارت دیگر موضوعی برای اندیشه‌ورزی محسوب می‌شود.

در قرآن کریم از آسمان‌ها و زمین، خلقت آنها و اختلاف شب و روز و حرکت ابرها، وزش باده‌ها، استواری و استحکام کوه‌ها، حرکت کشتی‌ها بر روی آب‌ها و خلقت انواع گوناگون موجودات بر روی زمین و در دل دریاها و اقیانوس‌ها و نظایر آنها به عنوان نشانه‌های قدرت الهی و یا آیات یاد شده است. هر یک از موضوعات مذکور، زمینه و منظره‌ای برای نگریستن آدمی و اندیشه‌ورزی محسوب می‌شود و هدف نهایی آفرینش آنها این است که انسان خردمند از منظره‌ها به منظور برسد^۱. منظوری که خدای متعال و خالق جهان هستی است. به رابطه انسان و جهان هستی که بر معرفت و شناخت مبتنی باشد، معرفت آیاتی نیز گفته می‌شود.

بر این اساس می‌توان به این نتیجه رسید که جهان هستی، هدفمند است و برای خلقت آن، غایت و مقصودی در نظر گرفته شده است. در کتاب الهی، با دو دسته از آیات در این زمینه روبه‌رو می‌شویم؛ دسته اول، آیاتی که عبث و باطل بودن جهان هستی را نفی می‌کند نظیر این آیه که می‌فرماید: «بارالها تو اینها را باطل و بی‌بهره نیافریدی^۲» و دسته دوم، آیاتی که بر هدفمندی جهان و حرکت آن به سوی مقصد معین و مشخصی دلالت دارد و مجموعه هستی را در حرکت به سوی خود می‌داند نظیر این آیه که فرموده است: «آگاه باش که همه امور به سوی خدا در حرکت است^۳».

آفرینش انسان

انسان جزئی از هستی و از شگفتی‌های جهان هستی محسوب می‌شود. همان‌گونه که جهان دارای هدف و مقصد مشخصی است، انسان هم در سیر حرکت خود به سوی غایتی مشخص، طی طریق می‌کند. چنانچه بخواهیم از راز خلقت آدمی سخن بگوییم، کار قدری دشوار می‌شود و پاسخ به این مطلب که انسان برای چه منظوری آفریده شده، قرن‌های متمادی، اندیشه فیلسوفان و حکما و دانشمندان را به خود مشغول داشته است و هر یک فراخور نبوغ، قدرت اندیشه‌ورزی و خلاقیت خود پاسخ به این پرسش داده‌اند. پاسخی که از تعالیم اسلامی می‌توان دریافت، روشن و صریح است. انسان آفریده شده تا نماینده و جانشین خدا در روی زمین باشد، به عبارت دیگر چون خداوند، آدمی را خلیفه خود در روی زمین قرار داده است، بنابراین باید جلوه‌ای از صفات الهی باشد و این والاترین جایگاهی است که خداوند برای مخلوقی از مخلوقاتش در نظر گرفته است.

۱. این تعبیر از استاد جوادی آملی در تفسیر موضوعی قرآن (جلد اول) اخذ شده است.

۲. ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانه فقنا عذاب النار (آل عمران: ۱۹۱)

۳. و الی الله المصیر (نور: ۴۲)

توضیح مطلب اینکه اگر برای هر پدیده‌ای، بتوان مرتبه‌اعلایی در نظر گرفت، مرتبه‌اعلای آفرینش نیز مربوط به داستان خلقت انسان است. زیرا تنها موجودی که ملائک به امر الهی بر او سجده کردند، انسان بوده^۱ و نیز تنها مخلوقی که پروردگار در آفرینش او به خود تبریک گفت، انسان بوده است.^۲

لذا باید اندیشید که در حقیقت چه رمزی در داستان آفرینش انسان نهفته است که چنین جایگاهی در عالم خلقت به او اختصاص داده شده و به تعبیر دیگر چرا او «اشرف مخلوقات» نام گرفته است؟

در پاسخ به این پرسش، باید از آموزه‌های دینی یاری گرفت، در یکی از آیات قرآن کریم که به آفرینش انسان مربوط می‌شود، خدای متعال می‌فرماید: «من از روح خود در او (انسان) دمیدم» و این مطلب درباره‌ی هیچ موجود دیگری غیر از انسان گفته نشده است. برخی از اندیشمندان نظیر علامه طباطبایی در این باره می‌نویسند که منظور از آیه شریفه، نوعی تشریف است.^۳ به عبارت دیگر پروردگار عالم خواسته با این مطلب به شرافت انسان اشاره فرماید، یعنی انسان در عالم هستی، در جایگاهی ایستاده است که می‌تواند شریف‌ترین مرتبه و موقعیت را از آن خود کند. توجه به چند نکته می‌تواند نتیجه‌چنین مقامی بر انسان را روشن کند:

اولاً اینکه باور به موقعیت شریف در جهان هستی، آدمی را برمی‌انگیزد تا به‌گونه‌ای عمل کند که مورد رضای الهی باشد و طبعاً اعمالی این‌گونه است که پاک، سازنده و خوب باشد. ثانیاً توجه داشتن به این موقعیت، ایجاب می‌کند که انسان در مناسباتش با جهان براساس موازین صحیح و منطقی عمل نماید؛ یعنی:

■ با انسان‌های دیگر به عنوان هم‌نوع براساس دوستی و داد و ستدی منطبق با حق و عدل رفتار کند، از ظلم و ستم به دیگران پرهیز نماید و حقوق انسانی و اجتماعی آنان را در همه حال مراعات کند.

■ با موجودات و سایر جانداران براساس استفاده‌ی مشروع و معقول رفتار نماید و در این راه حقوق حیوانات را کاملاً حفظ و رعایت کند و از هرگونه ستمی نسبت به آنها خودداری نماید.

■ در ارتباط با طبیعت شامل جنگل‌ها، مراتع، درختان، گیاهان، اقیانوس‌ها، دریاها، رودخانه‌ها، نهرها، آب و هوا و سایر منابع زیستی، به‌گونه‌ای عمل نماید که هیچ‌گونه آسیب و زیانی به محیط‌زیست وارد نکند و آنها را نعمت‌هایی الهی تلقی کند که به عنوان امانت‌هایی در اختیار او قرار گرفته است تا در راه حیات تکاملی خود، استفاده‌ای معقول، محدود و مشروع از آنها بنماید.

«در روایتی از رسول اکرم ﷺ آمده است که هرکس (بی‌جهت) درخت سدری را قطع کند، خدا سرش را در آتش فرو می‌برد.^۴»

چنین تعبیری، حاکی از اهمیت و قداست محیط زیست و به‌ویژه درختان و گیاهان است که برای تأمین اکسیژن مورد نیاز انسان و سایر احتیاجات او، نقش آفرینی می‌کند.

۱. و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس ابی (بقره: ۳۴)

۲. فتبارک الله احسن الخالقین (مؤمنون: ۱۴)

۳. در محضر علامه طباطبایی، ص ۳۱۸

۴. من قطع سدره صوب الله راسه فی النار (بحارالانوار، ج ۳)

هدفمندی آفرینش انسان

زیبایی و داشتن رمز و راز در آفرینش انسان، بیانگر حقایقی چند است، که از مهم‌ترین آنها، هدفمندی چنین آفرینشی است. زیرا پدیده‌ای که علاوه بر زیبایی و حسن در خلقت، از جایگاه شرافت نسبت به سایر مخلوقات برخوردار است، نمی‌تواند بی‌هدف و بیهوده باشد و نیز در مباحث قبلی معلوم شد که چون کل جهان هستی، دارای هدف و مقصود مشخصی است، خلقت انسان هم به عنوان زیرمجموعه و یکی از اجزای این جهان، به نوبه خود باید دارای هدف و منظور معینی باشد.

از برخی مقدمات در مطالب پیشین، چنین استفاده می‌شود که چون آدمی، خلیفه، جانشین و نماینده پروردگار در روی زمین است، طبعاً باید بیشترین قرابت و شباهت را با صفات الهی داشته باشد و در سیر تحولی خویش باید همچون سایر پدیده‌های جهان که به سوی آفریدگار در حرکتند، او نیز به سوی خالق خویش، در حرکت و پویایی باشد تا در پرتو آن بتواند به کمال نهایی خویش دست یابد.

در این راستا، نوعی وجه مشترک میان انسان و جهان، قابل مشاهده است، با این توضیح که همان‌گونه که جهان به صورت یکپارچه در حرکتی کمالی به سوی پروردگار در حرکت است، انسان نیز در چنین خط سیری، در تکاپو و تلاش است و مقصد همه یکی است و لذا وجود چنین سنخیت و مشابهت، موجب نوعی همدمی میان انسان و جهان می‌شود.

در نظر ابن سینا، انسان به عنوان عالم صغیر و آخرین مرحله در سلسله مراتب وجود و نقطه بازگشت به مبدأ مورد بررسی قرار می‌گیرد.^۱ او می‌گوید:

«انطباق بین انسان و جهان مبتنی بر یک هماهنگی درونی و همدمی بین آن دو است. این رابطه درونی که از چشم اکثر مردم پنهان است با تکامل و تزکیه نفس آشکار می‌شود.^۲»

منظور ابن سینا این است که انسان و جهان، رابطه‌ای براساس همدمی دارند، یعنی همان‌گونه که جهان در حرکت عظیم خود به سوی مبدأ آفرینش (خدا)، رو به کمال می‌رود، انسان نیز در چنین حرکتی، هماهنگ و هم‌آور با جهان هستی است.

راه دستیابی به چنین همدمی را ابن سینا در بندگی و عبادت خدا دانسته است و می‌نویسد:

«انجام احکام عبادی، همدمی بین انسان و جهان را قوی‌تر می‌سازد و انسان را برای کسب فیوضات عالم بالا آماده می‌کند. عبادت و مخصوصاً نیایش، همچنین عالم خارج را در درون وجود انسان منعکس می‌سازد و ظاهر را به باطن بازمی‌گرداند.^۳»

از مطالب مذکور می‌توان چنین نتیجه گرفت:

۱ انسان، عالم صغیر و نسخه‌ای از جهان هستی است که «عالم کبیر» نام دارد، یعنی از عظمت‌ها و اسرار عالم کبیر، جلوه‌هایی به مقیاس کوچک‌تر در وجود انسان نهفته است و همان‌گونه که جهان هستی، در خط سیر تکاملی خود به سوی خالق در حرکت است، انسان نیز در چنین مسیری، روی به جانب پروردگار خویش دارد و لذا نه تنها بی‌هدف و سرگردان نیست، بلکه هدفمند و غایت‌مدار است و غایت و هدف او، پروردگار متعال است.

۱. نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت، ص ۳۸۹

۲. همان، ص ۴۰۰-۴۰۱

۳. نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت، ص ۴۰۰-۴۰۱

۲ وجود مشابهت‌های میان انسان و جهان یا به عبارتی عالم صغیر و عالم کبیر، به گونه‌ای است که بیشترین مردم از آن آگاه نیستند، ولی صاحبان خرد و بصیرت به آن آگاهی دارند و می‌دانند که این مشابهت از نوع همدمی انسان و جهان است. پس انسان نیز در هماهنگی با جهان به ربوبیت الهی، اقرار داشته و او را «رب» خویش می‌داند و لذا با چنین باوری، انسان در طبیعت، رها و سرگردان و به حال خود وانهاده نیست، بلکه به طور مستمر به پروردگار خویش توجه دارد و خود را در معرض تربیت او قرار می‌دهد و این امر با تسلیم در برابر دعوت پیامبران الهی، و انجام اوامر پروردگار، معنا پیدا می‌کند.

۳ برای تقویت همدمی انسان و جهان، انجام عبادت و نیایش ضروری است، زیرا راز و نیاز با پروردگار، درون و باطن آدمی را مصفا و نورانی کرده و درک حقایق معنوی برای او امکان‌پذیر می‌شود، بنابراین انسان با یافتن چنین راهی در سیر تکاملی‌اش، زندگی توأم با انگیزش و پویایی داشته و از هر نوع احساس بیهودگی و بی‌هدفی، به دور است.

۴ نتیجه چنین ارتباطی با جهان، تأثیر مثبت و سازنده بر انسان‌های دیگر است. چگونگی آن را ابن‌سینا چنین بیان می‌کند:

«روح انسان نیز تا حدی که بتواند خود را منزّه (پاک) سازد می‌تواند بر روی عالم خارج اثر بگذارد؛ روح اکثر مردم ضعیف است و به این جهت اکثر آن محدود به بدن آنهاست و قدرتی در عالم خارج از بدن ندارد. لکن برخی نفوس می‌توانند بر روی نفوس ضعیف‌تر اثر بگذارند.»

انسان و مسئولیت اجتماعی

هدفمندی آفرینش انسان از جهات دیگری نیز قابل تأیید و توجیه است. از جمله می‌توان به بُعد مسئولیت‌پذیری آدمی اشاره کرد که در ابعاد مختلفی تبیین می‌شود. در این راستا یکی از اندیشمندان مسلمان به نام عرسان گیلانی در کتاب جدیدش به نام «فلسفه تربیت اسلامی» می‌نویسد:

«مسئولیت اجتماعی حلقه‌ای است که مواضع انسان در دنیا و آخرت را به هم پیوند می‌دهد، به این ترتیب مسئولیت اجتماعی، حوزه‌ها و قلمروهای کوچک و بزرگی دارد و از فرد آغاز می‌شود و به انسانیت می‌انجامد:

۱ مسئولیت فرد نسبت به خود و قدرت‌های عقلی، شنیداری، دیداری، جسمی و روحی که خداوند به او ارزانی داشته است تا آنها را سازوار با دستوره‌های الهی در آنچه که برای آن آفریده شده‌اند به کار گیرد.

۲ مدیریت فرد در قبال خانواده‌اش که شامل مسئولیت پدر و مادر نسبت به فرزندان دختر و پسر، مسئولیت فرزندان نسبت به پدر و مادر و مسئولیت زن و شوهر نسبت به یکدیگر است.

۳ مسئولیت خویشاوندان نسبت به یکدیگر

۴ مسئولیت فرد در برابر امت و مسئولیت امت در برابر فرد

۵ مسئولیت هر نسل نسبت به نسل‌های پس از خود در پرورش آنها

۶ مسئولیت امت در قبال امت‌های دیگر

۷ مسئولیت انسان نسبت به همه پدیده‌ها، به این اعتبار که او جانشین خداوند در زمین است و جملگی پدیده‌ها همه ریزه‌خوار خوان خداوندی‌اند و دوست‌داشتنی‌ترین آنها در نزد خداوند، نیک‌ترین آنها نسبت به آفریدگان

۱. همان، ص ۴۰۱

۲. فلسفه تربیت اسلامی، ص ۲۵۶-۲۵۷

او است و این مسئولیت آن اندازه گسترده است که حتی شامل انسان و حیوانات و گیاه و جامدات هم می‌شود. تأمل در محورهای بالا، بیانگر این واقعیت است که پذیرش مسئولیت اجتماعی مبتنی بر باوری پیشینی به نام هدفمندی انسان است، زیرا انسان بی‌هدف، دلیلی نمی‌بیند که خود را در قبال دیگران متعهد بداند و در نتیجه مجبور به انجام تعهداتش گردد، در حقیقت انسان هدف‌دار است که با درک صحیح از هستی خود و رابطه آن با هستی جهان، خود را موظف می‌داند که در جهت گوناگونی که بر او تعریف شده، مسئولیت‌هایی را شناسایی نماید و در انجام آن تلاش کند.

کشف دنیای درون

«همه تلاش‌هایی که بشر برای شناخت جهان بیرون از خویشتن انجام می‌دهد، خوب است. اما من می‌گویم به جهان درون خویش توجه کنید و خود را بشناسید» (سقراط)

با درک اینکه خلقت جهان و انسان هدفمند است، آدمی در جست‌وجوی راهی برای رسیدن به این هدف، تلاش می‌کند و با به‌کارگرفتن نیروی اندیشه درصدد تحقق چنین مقصود و منظوری است، که در مباحث پیشین مشخص شد آراستگی به صفات الهی است.

برای آراسته شدن به صفات الهی، معلوم شد که از طریق تزکیه نفس و دور کردن هرگونه آلودگی اخلاقی، این امر امکان‌پذیر است. حال چنین انسانی که قدم در راه می‌نهد تا نفس خویش را پاکیزه نماید در اولین گام، ضروری است که دنیای درون خویش را کشف کند و دقیقاً با سرمایه‌ها و ظرفیت‌های باطنی‌اش آشنا شود. دنیای درون آدمی، همچون گنجینه‌ای است که برای دسترسی به آن، نیاز به کاویدن و به اعماق رفتن است؛ از این روی، راه شناخت نفس، راهی طولانی و توأم با رنج و مشقت است ولیکن به هر اندازه که فرد در این مسیر تلاش کند، نتیجه‌بخش است و موجب رضایت خاطر می‌گردد.

در این زمینه اشاره به رویکرد سقراط خالی از لطف نیست. فیلسوفان تا قبل از سقراط، تشنه دانستن بودند و کوشش خود را در همه مسائل و مشکلات نظری و عملی به کار می‌بستند و به‌طور کلی برون‌نگر^۱ بودند و اشتیاق داشتند پدیده‌های جهان واقع را برای همگان شرح و توضیح دهند و سر و کارشان غالباً با همین جهان خارج بود. ولی فلسفه با سقراط به مسیر تازه‌ای افتاد. انقلاب سقراط، وارد کردن اخلاق در فلسفه، اخلاق را در کانون توجه فلسفه قرار دادن و تأکید ورزیدن بر استدلال نظری است و این کار به معنای درون‌نگری^۲ از جهان خارج، روی برتافتن و نظر کردن به انسان و خویشتن انسان است.^۳

و نیز توجه به بخش خودآگاه و ناخودآگاه اندیشه انسانی می‌تواند در کاویدن درون وی تأثیرگذار باشد. ویلیام منینگر^۴ می‌گوید: «اگر مغز انسانی را به یک کوه یخ شبیه کنیم، قسمت ناخودآگاه آن عبارت است از $\frac{1}{9}$ کوه یخ که در زیر آب است و برای بینندگان، دیدن آن میسر نیست. برعکس، قسمت دیگر مغز یعنی وادی خودآگاه که $\frac{1}{9}$ باقی‌مانده را تشکیل می‌دهد، قابل درک و کنترل می‌باشد. اندازه و نیروی وادی خودآگاه نسبت به وادی ناخودآگاه درست مثل نسبت پوست پرتقال است به خود پرتقال^۵».

۱. Extratensive

۲. Introspection

۴. William Meninger

۳. مبانی و تاریخ فلسفه غرب، ص ۸۷

۵. خویشتن‌شناسی، ص ۱۰-۱۱

سال‌ها پیش، سنگ‌نوردی که به تنهایی و در دل شب تاریک از یکی از دیواره‌های یخی کوهستان مرتفعی در شمال آلمان صعود می‌کرد، در اثر اصابت طناب با تیغ تیز و برنده یک شکاف یخی به گودالی پوشیده از برف و یخ سقوط کرد و از ناحیه سر و پاها دچار ضربه و جراحت شد. اگرچه جراحت پاهایش چندان جدی نبود ولی ضربه وارد شده به سرش به گونه‌ای بود که حافظه‌اش را از دست داد.

اینک او تنها در تاریکی محض و در عمق گودال پوشیده از یخ‌هایی که صدها سال به صورت لایه‌های روی هم انباشته شده بودند، افتاده بود و احساس تنهایی می‌کرد.

اولین چیزی که فکرش را به خود مشغول داشت، این بود که من کجا هستم؟ ولی لحظاتی بعد از خود پرسید که واقعاً من کیستم؟ و با تعجب هرچه به ذهنش فشار آورد، پاسخی برای آن نیافت، زیرا ضربه وارد شده به ناحیه‌ای از مغز، حافظه‌اش را از کار انداخته بود و در نهایت با عجز و درماندگی پرسید من چه باید بکنم؟ و چگونه خود را از این وادی مرگ برهانم؟

آری او با سه چالش بزرگ روبه‌رو بود:

اولاً: من کیستم؟

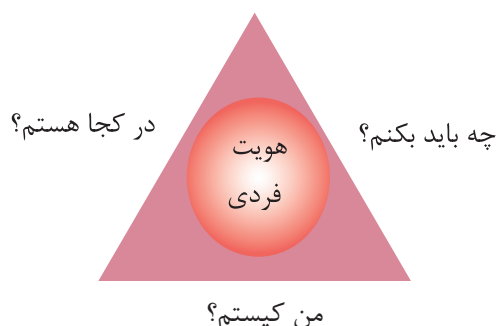
ثانیاً: من کجا هستم؟

ثالثاً: من چه باید بکنم؟

زندگی همچون دریای پهناوری است که گاه آرام و گاه متلاطم است و انسان‌ها به‌سان سرنشینان کشتی هستند که بر روی امواج بیکران روان است. لازمه سفری مطمئن، دست‌کم دانستن پاسخ پرسش‌های بالا است. انسانی که بداند کیست، برای توانمندی‌هایش تعریف نسبتاً روشن و دقیقی دارد و با آگاهی از محدوده ظرفیت‌ها و قابلیت‌هایش می‌تواند آنها را شکوفا کند.

انسانی که بداند در چه جهانی زندگی می‌کند، قادر است مناسبات صحیحی با آن برقرار کند. و انسانی که بداند برای چه به این دنیا آمده است، درک صحیحی از مسئولیت‌هایش خواهد داشت. آگاهی به پرسش‌های جدی و اساسی بالا، در مجموع موقعیتی برای آدمی فراهم می‌کند که اصطلاحاً به آن هویت فردی می‌گوییم.

لذا می‌توان هویت فردی را به‌سان مثلثی تشبیه کرد که اضلاع سه‌گانه آن به ترتیبی که گفته شد، در سه محور اصلی، متمرکز می‌شوند (مانند شکل ۱).



شکل ۱- نسبت هویت فردی با اضلاع سه‌گانه آن

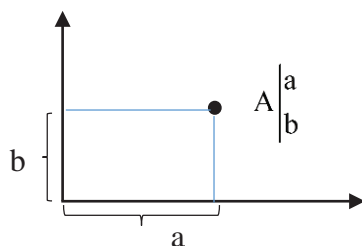
بر این اساس می‌توان نتایج پاسخ به این سؤالات بنیادین را به ترتیب زیر بیان کرد:

محور (۱): من کیستم؟ چه توانمندی‌هایی دارم؟ چه کاستی‌هایی دارم؟ آیا می‌توانم استعدادهایم را شکوفا کنم؟

محور (۲): من در چه جهانی زندگی می‌کنم؟ چه تعاملی می‌توانم با جهان داشته باشم؟ آیا جهان حساس و واجد آگاهی است؟

محور (۳): من چه باید بکنم؟ چه انتظاراتی از من وجود دارد؟ چه مسئولیتی در قبال دیگران دارم؟ چگونه می‌توانم نقش خود را ایفا کنم؟

برای روشن‌تر شدن مفهوم هویت فردی، ذکر این مثال بی‌مناسبت نیست: در ریاضیات، یک نقطه با مشخص شدن طول و عرض آن تعریف می‌شود. این طول و عرض با استفاده از محورهای مختصات به دست می‌آید. مثلاً نقطه $A(a,b)$ که طول آن a و عرض آن b است، با روشن بودن این ویژگی‌ها، قابلیت آن را پیدا می‌کند که در معادلات ریاضی وارد شود و در غیراین صورت و با معلوم نبودن طول و عرض، امکان استفاده محاسباتی از آن وجود نخواهد داشت. بنابراین همان‌گونه که یک نقطه، نیاز به مشخص شدن مختصاتی نظیر طول و عرض دارد تا موقعیت لازم را پیدا کند و در محاسبات و معادلات ریاضی وارد شود، انسان نیز برای اینکه بتواند نقش خود را در جهان ایفا کند، نیاز به معین شدن هویت خویش دارد و به عبارت دیگر ابتدا باید بداند که کیست تا قادر باشد ایفاگر مسئولیت خود در جهان باشد.



شکل ۲

شاید بتوان به طور مختصر هویت را چنین تعریف کرد: هویتی که فرد درصدد است تا به طور روشن با آن مواجه شود این است که او کیست؟^۱ فراتر از هویت، آنچه که هر نوجوان و جوانی به دنبال آن است، این است که او چه چیزی می‌تواند بشود؟ و این امر تابع تلاش و کوشش وی است. هر اندازه فرد در مسیر حرکت از «بودن» به سوی «شدن»، سعی و مجاهدت بیشتری نماید، می‌تواند از خویشتن، شخصیتی عالی‌تر و نیرومندتر بسازد. در حقیقت، مجموعه‌ای از سرمایه‌های عظیمی در درون انسان به ودیعه گذاشته شده است تا با انتخاب خویش در خصوص آنها تصمیم‌گیری کند، چنانچه اراده او به سوی به کار گرفتن این ظرفیت‌ها در راه رشد و بالندگی باشد، ثمره آن کمالات و فضایی است که در او تبلور می‌یابد و در صورتی که اراده او، به نادیده گرفتن ظرفیت‌ها یا به کار گرفتن آنها در راه گمراهی و انحطاط معطوف شود، ثمری جز خسران و خودزیانی نخواهد داشت. «در حکایات کهن آورده‌اند که حکیمی را زمان مرگ فرارسید. او تنها یک فرزند داشت. وی را طلبید و به او گفت: پسر من برای تو گنجی را پنهان کرده‌ام که پس از مرگ من آن را بیابی و با آن زندگی سعادت‌مندی داشته باشی. ولی همین که تصمیم گرفت محل گنج را بگوید از دنیا رفت.

پسر با دنیایی از غم و اندوه، روزگار تنهایی خویش را آغاز کرد و تمامی این شب‌ها و روزها در فکر پیدا کردن محل گنج بود، و هر جا و نقطه‌ای را که احتمال می‌داد، می‌کند و می‌کاوید ولی هرچه بیشتر می‌جست، کمتر می‌یافت و در نهایت خسته و ناامید، در کنج اتاقش می‌نشست و به تصویر پدر که در اتاقش نصب کرده بود خیره می‌شد. یک روز که دارایی‌اش تمام شد و دیگر پولی برای تأمین مایحتاج و غذای خود نداشت، در حالی که فکرش پریشان بود، به تصویر پدر بیشتر دقت کرد. به نظرش رسید در چشمان پدر حالت خاصی وجود داشت و می‌خواست به او چیزی بفهماند، با تمرکز بیشتر متوجه شد پدر به نقطه‌ای که پشت میز کوچکی است می‌نگرد، همان میزی که برای تعلیم از پدر و انجام تکلیف استفاده می‌کرد. ناگهان فکری به ذهنش زده شد، میز را کنار نهاد و زیر آن را جست‌وجو کرد و قطعه سنگ کوچکی دید که در کنار سایر قطعات زمین را مفروش کرده بود. آن قطعه را به سختی از جای درآورد، زیر آن جعبه کوچکی دید، با اشتیاق و کنجکاوی در جعبه را گشود و یادداشتی از پدر دید که به خط زیبایی نوشته بود: پسرم اینک که این نوشته را می‌خوانی، من در کنارت نیستم. آن چیزی که تو را به سعادت می‌رساند، سعی و تلاش خود توست، اگر روی دیگران حسابی باز کردی به مقصود نمی‌رسی ولی اگر به تلاش خود اتکا کردی خوشبخت خواهی شد. پسر که اکنون به یک راز بزرگ زندگی پی برده بود، با خوشحالی از جا برخاست و با خود گفت: آری پدرم راست می‌گوید، گنج درون خود انسان است.»

در زمینه نقش سعی و تلاش در کامیابی نوجوانان و جوانان، اگرچه شواهد فراوانی از زندگی بزرگان و چهره‌های ماندگار این سرزمین موجود است، ولی از باب نمونه، به بیان مورد ذیل اشاره می‌شود:

جلوه‌ای از سعی و پایداری

گاهی اوقات در سکوت شب، صداهایی از اتاق ابزار (کارگاه) شنیده می‌شد. گوش می‌کردم، نه اشتباه نمی‌کردم. صدا از همانجا می‌آمد. آهسته از جا برمی‌خاستم و پاورچین پاورچین، به طرف اتاق می‌رفتم، چراغ کارگاه پدرم طبق معمول روشن بود. با خودم می‌گفتم، چطور پدرم می‌تواند، با وجود خستگی و بعد از سه ساعت درس دادن به من و یک ساعت گفتن خاطرات و بعد از خواندن، تازه بیایند و مشغول کار آزمایشگاهی و پژوهشی شوند، من می‌خواستم بروم تو و صدایشان بزنم ولی فکر کردم بهتر است اول از پشت در اتاق ابزار نگاهی به داخل بیفکنم و ببینم چه کار می‌کنند.

یکی از شب‌ها، آهسته به پشت در نزدیک شدم، خوشبختانه پدرم پشت‌شان به در بود. راحت ایستادم و به داخل نگاه کردم و با کمال تعجب دیدم، مشغول سوار کردن یک پمپ تهی‌گر (وکیوم پمپ) بودند، که به تازگی طراحی آن را تمام کرده بودند. حتی برای سوار کردن این دستگاه سنگین که دقت زیادی برای کار لازم بود، مرا صدا نکرده بودند. به سرعت داخل رفتم، سلام کردم و گفتم: ببخشید، چطور با مریضی و تب، در ساعت ۳ بعد از نیمه‌شب، این کار را انجام می‌دهید؟ آیا بهتر نیست شما بروید بخوابید تا هر طور که می‌گویید من این دستگاه را سوار کنم؟ ایشان سرشان را بلند کردند و گفتند: حالا، وقت استراحت شماست. شما تمام روز را دویده‌ای، هزار کار انجام داده‌ای و الان خسته هستی، برو بخواب، من بعدها خیلی وقت خوابیدن دارم!

(نقل خاطره‌ای از ایرج حسابی، فرزند دکتر سید محمود حسابی، پدر فیزیک ایران)

مبنای جهت گیری

حال چنین انسانی با آن همه ذخایر وجودی و استعدادهای درونی، آماده حرکت است تا این توانایی‌های بالقوه را بالفعل کند، نظیر فنر فشرده و جمع شده‌ای که آماده پرتاب است و اگر انگشتان را از دو سوی فنر بردارند، به سرعت رها می‌شود و مسیری را طی می‌کند. اما نکته مهم این است که در چه جهتی و به کدام سوی پرتاب می‌شود؟ شاید با ذکر مثالی این مطلب روشن شود. کشتی اقیانوس‌پیمای عظیمی را می‌توان در نظر گرفت که محموله گران‌بهایی از کالا را در خود جای داده و عازم مقصد خویش است. بدنه، بادبان‌ها، مخزن، عرشه و تمامی اجزای کشتی سالم، مستحکم و فاقد هرگونه عیب و نقصی است و سوخت کافی نیز در آن موجود است.

حال برای اینکه کشتی به مقصد برسد و تمامی خدمه، مسافری و کالاهای بارزش را از میان آب‌های خروشان و گرداب‌های دریایی به سلامت و امنیت به ساحل برساند نیازمند چه چیزهای دیگری است، دست‌کم به دو چیز محتاج است، ابتدا ناخدای ماهر، باتجربه و مدیر و مدبری که همه جوانب ضروری برای چنین سفری را تدارک دیده باشد و یک لحظه از وظایفش غفلت نکند و دیگری وجود قطب‌نما، رادارها و جهت‌یاب‌هایی است که کشتی را دقیقاً در مسیر تعیین شده، قرار دهد و ناخدا آن را هدایت نماید.

فقدان هریک از این دو عامل موجب سرگردانی در دریا‌های بی‌کران و نتیجه آن، برخورد با قطعات بزرگ یخ‌های شناور در اقیانوس‌اند و غرق شدن و یا به دام گرداب‌های هولناک افتادن و هلاکت همه و یا بیهوده دور خود چرخیدن و تمام شدن آب و آذوقه و سوخت کشتی که نتیجه هر یک از آنها جز نابودی و مرگ چیزی نخواهد بود. اگر ناخدایی در کشتی نباشد و دستان قدرتمند و باتجربه‌ای سکان کشتی را در دست نداشته باشد، ولی اینکه رادارها و قطب‌نما، جهت صحیح را نشان دهند، ناخدایی وجود ندارد که بتواند در میان آب‌های خروشان و امواج کوه‌پیکر و گرداب‌های هولناک، کشتی را سالم به مقصد برساند و چنانچه ناخدای ورزیده و مجربی سکان کشتی را در دستان خود بگیرد ولی رادارها و قطب‌نما از کار افتاده باشد و آسمان دریا نیز ابری و هوا طوفانی باشد که نتواند از طریق ستارگان، جهت‌یابی کند، باز هم نتیجه فرقی نخواهد کرد و هر حرکتی در چنین شرایطی، رفتن به کام مرگ خواهد بود.

در مثال مذکور می‌توان نقش ناخدای باتجربه و دریادیده را به عقل آدمی تشبیه کرد و نقش رادارها و قطب‌نما را نیز به هدف و جهتی تشبیه نمود که او در زندگی مشخص کرده است و در رسیدن به آن تلاش می‌کند، بر این اساس انسانی که در سنین جوانی، عقل خود را تقویت کرده و آن را بر احساسات خویش غالب نموده و سرمایه‌های وجودی‌اش را به درستی تشخیص داده است و آنها را امانت‌هایی از جانب خداوند می‌داند و علاوه بر اینها جهت و مقصد درستی را برای خویش برگزیده است و تمامی ظرفیت‌ها و توانایی‌هایش را در راستای آن هدف به کار می‌گیرد تا شکوفا شوند، همانند آن کشتی اقیانوس‌پیمایی است که به ساحل می‌رسد. لذا مبنای جهت‌گیری، نقش بی‌نظیر و بی‌بدیلی در زندگی آدمی داشته و دارد، داشتن چنین جهتی در راستای حرکت انسان موجب می‌شود که استعدادها و توانایی‌های فرد بر آن هدف و جهت مشخص شده متمرکز گردد و در اثر تمرکز نیروها، نتیجه‌ای ارزشمند به دست دهد.

شاید ذکر مثالی دیگر به روشن شدن این مطلب یاری رساند. استخر بزرگ و پرآبی را می‌توان تصور کرد که در فضایی گسترده و محوطه‌ای وسیع قرار گرفته است و اشعه حیات‌بخش خورشید بر آن نورافشانی می‌کند. تا زمانی که منفذی و رخنه‌ای در دیواره‌های استخر به وجود نیاید، آب‌های استخر نگهداری می‌شود و قابل استفاده خواهد بود و مدت‌های مدید، آب موجود در آن زلال، پاک و شفاف می‌ماند.

ولی چنانچه این آب داخل استخر را به وسیلهٔ پمپ قوی بیرون بکشیم و روی زمین و محوطهٔ اطراف استخر بریزیم، در کمتر از یک ساعت و زیر اشعهٔ پر قدرت خورشید، همهٔ آبها تبخیر می‌شود و چیزی از آن باقی نمی‌ماند، چون پراکنده شدن آب‌هایی که قبلاً در یکجا مجتمع شده بود، باعث محو و از بین رفتن آنها گردید ولی تا زمانی که در محفظهٔ استخر و در یکجا بودند، بقا و تداوم داشتند، نیروها و استعداد های جوانان نیز تا زمانی که به سوی جهت مشخص و هدف معینی نشانه‌گیری شود، تمام ظرفیت‌ها متمرکز می‌شود و در غیر این صورت، زمانی که توانایی‌هایشان به سوی جهتی دقیق و متمرکز نباشد، پراکنده می‌شود و به هرز می‌رود و هیچ نتیجه‌ای در بر نخواهد داشت.

بر این اساس، داشتن «جهت معین» در زندگی افراد و به‌ویژه جوانان و نوجوانان، تا آن اندازه حائز اهمیت است که برخی از روان‌شناسان و جامعه‌شناسان نظیر اریک فروم از آن به عنوان «نیاز به مبنای جهت‌گیری» یاد می‌کنند.^۱ او معتقد است: «کمال مطلوب آن است که موازین جهت‌گیری متکی بر عقل باشد، زیرا فقط از طریق عقل می‌توان تصویری واقع‌گرایانه و عینی از جهان داشت.»

انسان دارای سرمایهٔ عظیمی از استعداد های بالقوه است که او را از سایر موجودات متمایز می‌کند. به عنوان مثال مغز او دارای بیش از یکصد میلیارد سلول عالی و پیشرفته است. حال اگر انسان فقط بخواد یک زندگی مادی و زیستی داشته باشد و در حد خورد و خوراک، پوشاک، مسکن و سایر نیازهای زیستی‌اش تلاش کند، با خیلی کمتر از این سرمایه‌های وجودی نیز می‌تواند به مقصود برسد، همان‌طور که سایر جانداران نیز استعداد هایشان در حد زندگی زیستی و مادی است و نه بیشتر؛ بنابراین، آدمی نیز نیاز به این همه سلول های عالی مغز نباید داشته باشد. اما او برای چیزی بیشتر از یک زندگی معمولی آفریده شده است. به درستی برای چه چیزی؟^۲

کمال انسان

اگر از بیشتر مردم همین سؤال پرسیده شود، در جواب می‌گویند: «کمال». اما کمال چیست؟ بهتر است با مثالی به این سؤال پاسخ دهیم. یک دانهٔ گیاه که در دل خاک قرار می‌گیرد، اگر عوامل مساعدی نظیر خاک مناسب، آب و رطوبت، نور و اشعهٔ خورشید بر آن بتابد و خار و خاشاک، علف‌های هرز از اطراف آن دور شوند، به تدریج سر از خاک بیرون می‌آورد و به نهالی نارس تبدیل می‌شود و بعد به درخت مبدل می‌گردد و در نهایت به بار می‌نشیند و میوه می‌دهد. میوه دادن درخت، کمال نهایی آن دانه یا بذر است. بنابراین انسانی که با شناخت تمامی استعدادها و ظرفیت‌های درونی‌اش، آنها را به کار می‌اندازد و خود را در مسیر رشد و بالندگی قرار می‌دهد، در حقیقت به کمال می‌رسد.

اما کمال نیز درجات و مراتبی دارد، نظیر قله‌های مرتفعی برای رسیدن به آنها باید از تپه‌ها و صخره‌های کم‌ارتفاع عبور کرد تا راه رسیدن به قله‌های صعب‌العبور هموار شود. از این‌رو، همهٔ کوهنوردان در مسیر صعود قرار می‌گیرند، اما برخی به دامنه‌های کم‌ارتفاع، تعدادی به ارتفاعات نسبتاً مرتفع و بالاخره معدودی از آنها بر قله‌های رفیع قدم می‌گذارند. همهٔ آنها در صعود مشترکند اما در درجه و مرتبه صعود متفاوت‌اند. اینکه آدمی تا کجا صعود کند، به اراده و همت او بستگی دارد. اراده‌های پولادین خلل‌ناپذیر، او را به بالاترین

۱. روان‌شناسی کمال، ص ۸۷

۲. همان

۳. این موضوع در بخش بعدی بیشتر مورد بحث قرار می‌گیرد.

مراتب کمال سوق می‌دهد و آنانی که همت‌های کوتاهی دارند به اندک بسنده می‌کنند. نویسنده‌ای خوش ذوق به نام ریچارد باخ در قالب داستانی زیبا و جذاب به نام «جاناتان مرغ دریایی»، پرواز به اوج‌ها را به تصویر کشیده است. در فرازی از این متن آمده است:

«با طلوع خورشید، جاناتان دوباره سرگرم تمرین (پرواز) شد، از ارتفاع پنج‌هزارپایی همه‌چیز به ذرات چرخانی از گرد و غبار شبیه بود. او سرزنده و پر از شوق بود و از فرط غرور و سرمستی در پوستش نمی‌گنجید، چرا که سرانجام توانسته بود بر ترس خود چیره شود. این بار هم بال‌هایش را بی‌درنگ به تنش چسباند، سر بال‌های نوک‌تیزش را در دو سر گستراند و مستقیم به سمت دریا هجوم برد. آن روز تا پاسی از شب به پرواز ادامه داد و روش‌های متعددی از پرواز را کشف و تجربه کرد. وقتی شب از نیمه‌گذشت و تاریکی همه‌جا را فراگرفت، کاملاً خسته بود، با این حال از فرط خوشحالی با همان حرکت فرود آمد. با خودش می‌گفت، برای زندگی کردن چه دلیلی مهم‌تر از این می‌توانست وجود داشته باشد! این قدر رفت و آمد و تقلای ملال‌آور در اطراف قایق‌های ماهیگیری به خاطره خرده‌ای نان و تکه‌ای ماهی ...؟ اینکه نشد زندگی؛ برای زیستن دلیل دیگری هم وجود دارد! ما قادریم از بند جهالت برهیم و خود را در زمره مخلوقات باشعور و بافضیلت قرار دهیم. ما می‌توانیم رها شویم و پرواز را بیاموزیم.» اما بیان این نکته خالی از لطف نیست که برخی افراد وقتی به هدفشان می‌رسند، همان‌جا متوقف می‌شوند و پویایی و حرکت خود را از دست می‌دهند و رکود و تعطیلی جایگزین رشد و پویایی می‌شود. در این صورت چه باید کرد؟ عده‌ای از متفکران معتقدند اگر در راهی که گام برداشته‌اید، به هدفتان رسیدید، هرگز متوقف نشوید بلکه در حالی که به هدف نزدیک می‌شوید، هدف دیگر و والاتری را در نظر بگیرید که به محض نیل به مقصود، هدف خود را همچنان ادامه دهید.

یکی از سخنرانانی که در جشن فارغ‌التحصیلی دانشجویان دانشگاهی شرکت کرده بود به آنها چنین توصیه می‌کرد: «بگذارید که این مراسم آغاز پیشرفت‌تان باشد نه پایان آن» و در عبارت دیگری رمز موفقیت دائمی را به آنان گفت: «سعادت و خوشبختی آدمی در تعقیب [آن] است نه تسخیر». ظاهراً این عبارت نیاز به توضیح بیشتری ندارد، اما به لحاظ اطمینان خاطر می‌توان گفت، انسان تا زمانی که در راه درستی کار و تلاش می‌کند، خوشبخت واقعی است ولی اگر با رسیدن به مقصود و به دست آوردن مطلوب خود، چنانچه از حرکت بایستد، احساس خوشبختی نمی‌کند.

لوازم کمال

از لوازم کمال این است که انسان جایگاه خود را بشناسد تا بداند چه انتظاری باید از خویشتن داشته باشد. یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد آدمی که در هیچ موجود دیگری به غیر از ملائکه وجود ندارد، کرامت و بزرگواری است. معنی کرامت این است که انسان با درک موقعیت ویژه‌ای که در عالم خلقت دارد، به انجام کارهایی مبادرت ورزد که در راستای رضای الهی است و با قدر و منزلت او سازگاری داشته باشد، و از اقدام به هر عملی و بیان هر کاری که او را از دایره رضایت پروردگار دور می‌نماید و با شأن انسانی او ناسازگاری دارد، پرهیز کند. در راستای همین مطلب حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «برای نادانی انسان همین بس که قدر و منزلت خویش را نشناسد»^۱.

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۰۳ (وکفی بالمرء جهلاً ان لا تعریف قدره)

در توضیح مطلب می‌توان گفت چنانچه فردی به درستی جایگاه خویش را نشناسد، از کارهای نادرست روی گردان نخواهد بود. لذا تأکید آموزه‌های دینی بر کرامت آدمی تا آنجاست که خداوند در قرآن می‌فرماید: «ما به تحقیق فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم»^۱.

آشنایی با این واقعیت موجب می‌شود که انسان قادر باشد زندگی کریمانه‌ای داشته باشد. بر این اساس می‌توان به سبک زندگی کریمانه اشاره کرد که با فرهنگ ایرانی - اسلامی ما سازگار است. یکی از ویژگی‌های این سبک زندگی، این است که انسان از دیگران کمتر چیزی درخواست کند. با اینکه در زندگی اجتماعی، داد و ستد با دیگران و حتی در صورت نیاز، از سایرین یاری خواستن و به آنان یاری رساندن، امری طبیعی شمرده می‌شود، با این حال برای حفظ کرامت، بهتر آن است که درخواست از دیگران کاهش یابد و این امر به عزت و بزرگواری نزدیک‌تر است.

بیان داستان زیر می‌تواند به روشن شدن این مطلب کمک کند:

«در زمان پیامبر اکرم ﷺ مردی که دست در بدن نداشت نزد ایشان آمد و برای امرار معاش و تأمین زندگی‌اش از ایشان یاری خواست. حضرت به او نگاهی کردند و پرسیدند: آیا با سرت می‌توانی بار ببری؟ آن مرد پاسخ داد: آری.

حضرت فرمودند: با سرت بار ببر و از مردم بی‌نیاز باش»^۲.

به نظر می‌رسد اگر زندگی با عزت نفس همراه باشد، ولو آنکه انسان قدری در سختی و محدود بودن امکانات به سر برد، بهتر از زندگی مرفه ولی بدون عزت نفس خواهد بود.

کرامت ذاتی و کرامت اکتسابی

در روند زندگی، دو نوع کرامت برای انسان قابل تصور است؛ یکی کرامت ذاتی و دیگری کرامت اکتسابی. همه افراد در بدو تولد به لحاظ برخوردار از نعمت عقل، از کرامت ذاتی برخوردارند و خداوند در کلام الهی می‌فرماید: «همانا ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم»^۳.

این نوع کرامت که شامل تمامی انسان‌ها می‌شود به شرطی در طول زندگی به آنها قابل انتساب است که از نعمت عقل در راه مصالح فردی و اجتماعی استفاده کنند و در غیر این صورت، چنانچه نیروی خرد و اندیشه‌شان را در راه هدف‌های خود به کار گیرند، مشمول آن نخواهند بود.

«انسان در میان سایر موجودات عالم، خصوصیتی دارد که در دیگران نیست و آن داشتن عقل است و معنای برتری انسان بر سایر موجودات این است که در غیر عقل، از سایر خصوصیات و صفات هم، انسان بر دیگران برتری داشته و هر کمالی را که در سایر موجودات هست، حدّ اعلای آن در انسان است»^۴.

کرامت اکتسابی، همان‌طور که از نامش پیداست، موقعیتی است که کسب آن برای انسان، امکان‌پذیر باشد. در کلام الهی، این نوع کرامت در پرتو داشتن تقوا به آدمی اعطا می‌شود.

خداوند متعال در این باره می‌فرماید: «ان اکرمکم عندالله اتقاکم»^۵؛ به درستی که گرامی‌ترین شما، باتقواترین شماست.

۱. و لقد کرّمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر (اسراء: ۷۰)

۲. الحدیث (روایات ترتیبی)، مرتضی فرید تنکابنی

۳. و لقد کرّمنا بنی آدم (اسراء: ۷۰)

۴. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲۵، ص ۲۶۶

۵. حجرات: ۱۳

نکته قابل تذکر اینکه قرآن کریم هرگونه امتیازات نژادی، قبیله‌ای، رنگ پوست، قومی و نظیر آنها را که در میان ملل و اقوام رایج بوده و هست، نفی می‌کند و فقط عامل کرامت انسان‌ها را برخوردار از ویژگی تقوا می‌داند. در معنای تقوا آمده است که آن از ریشه «وقی» نگهداری و حفاظت از شیء، از آن چیزی است که موجب اذیت و یا ضررش می‌شود.^۱ «بر این اساس می‌توان تقوا را پرهیز از گناهان و دوری از زشتی‌ها دانست. ابوبصیر از امام صادق علیه السلام پرسید: حق تقوا چیست؟ امام علیه السلام فرمود: پرهیز کنی و پیوسته شکر او را به جای آوری و هیچ‌گاه ناسپاسی نکنی.^۲»

البته در کنار تقوا، برخی ویژگی‌های ارزشمند نیز نظیر علم همراه ایمان و جهاد در راه خدا مورد تأیید کتاب الهی قرار گرفته است و درباره فضیلت علم توأم با ایمان می‌فرماید: «خدا مقام مؤمنانی از شما و کسانی که دانش داده شده‌اند را بالا برد و خدا به آنچه می‌کنید، آگاه است.^۳» و نیز درباره فضیلت جهادگران فرمود: «خداوند مجاهدان را بر نشستگان به پاداشی بزرگ برتری داده است.^۴»

همان‌گونه که درباره تقوا گفته شد، در خصوص علم توأم با ایمان و نیز جهاد الهی نیز توجه به اکتسابی بودن آنها بسیار مهم است، به این معنی که خدای متعال، از عواملی برای تکریم انسان یاد کرده که هیچ‌کدام ذاتی نیستند که آدمی با خود به دنیا آورده باشد، بلکه بر مؤلفه‌هایی تأکید می‌نماید که همگی در سایه تلاش و کوشش به دست می‌آیند و به عبارت دیگر اکتسابی‌اند، تا افرادی مدعی نشوند که در کلام الهی کرامت و جهاد در راه خدا، مقوله‌هایی هستند که خارج از دسترس آدمی است، بلکه هر انسانی، در صورت اراده معطوف به عمل می‌تواند به داشتن آنها مزین و آراسته گردد.

اما این مطلب که چرا علم منهای ایمان موجب رفعت مقام انسان نمی‌شود و لزوماً باید همراه با ایمان باشد، دلیلش آن است که چه بسا با رشد علم و آگاهی فرد، احساس غرور و خودبرتربینی به او دست دهد و علمش را به حساب خود گذاشته و تمامی آن را حاصل زحمات و رنج خویش بداند. نگاهی اجمالی به تاریخ کشورمان مؤید این است که دانشمندان فاقد ایمان چه در داخل و چه در خارج کشور، چگونه قراردادهای استعماری را علیه ملت و کشورمان امضا کردند.

در این صورت خداوند را در جایگاه مالک و مدیر امور خود نمی‌بیند و در نتیجه خود را در محضر او احساس نمی‌کند. چنین انسانی، جهان هستی را فاقد نظارت الهی می‌داند و بر این اساس هر اقدامی برایش موجه خواهد بود، حتی اقداماتی که علیه یک کشور، یک ملت و یک جامعه باشد.

جلوه ای از کرامت

«به گذشته پرمشقت خویش می‌اندیشید، به یادش می‌آمد که چه روزهای تلخی را پشت سر گذاشته است، روزهایی که حتی قادر نبود قوت روزانه زن و کودکان معصومش را فراهم نماید. با خود فکر می‌کرد که چگونه وقتی یک جمله کوتاه - فقط یک جمله - که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنید، به او چنین نیرو داد و مسیر زندگانی‌اش را عوض کرد و او و خانواده‌اش را از فقری که گرفتارش بودند نجات داد. او یکی از صحابه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود، فقر و تنگدستی بر او چیره شده بود، در یک روز که حس کرد دیگر کار

۱. وقی: الوقایه.. حفظ الشی مما یوذیه و یضره (المفردات فی القرآن، ص ۵۳۰)

۲. میزان، ج ۳، ص ۴۱۶ به نقل از هزار و یک نکته از قرآن کریم، ص ۳۷۶

۳. مجادله: ۱۱

۴. نساء: ۹۵

به استخوانش رسیده است، با مشورت و پیشنهاد همسرش تصمیم گرفت از پیامبر استمداد مالی نماید، همین که به محضر آن حضرت رسید و خواست چیزی بگوید، پیامبر فرمودند: «هر کس از ما کمکی بخواهد، به او کمک می‌کنیم؛ ولی اگر کسی بی‌نیازی بورزد و دست حاجت پیش مخلوقی دراز نکند، خداوند او را بی‌نیاز می‌کند. آن روز چیزی نگفت و به خانه خویش برگشت. باز با هیولای مهیب فقر که همچنان بر خانه‌اش سایه افکنده بود، روبه‌رو شد. ناچار روز دیگر به همان نیت به مجلس رسول اکرم ﷺ حاضر شد و باز همان جمله را از ایشان شنید: این دفعه نیز بدون گفتن حاجت خود به خانه برگشت و چون خود را همچنان در چنگال فقر، ضعیف و ناتوان دید، برای سومین بار به نزد پیامبر رفت و آن حضرت برای بار سوم همان جمله را تکرار کردند. این بار اطمینان بیشتری در قلب خود احساس کرد. حس کرد که کلید حل مشکل خویش را در همین جمله یافته است. با خود فکر کرد که از من چه کاری ساخته است؟ به نظرش رسید که به صحرا برود و هیزمی جمع کند و بیاورد و بفروشد. رفت و تیشه‌ای عاریه کرد و به صحرا رفت، هیزمی جمع کرد و فروخت. لذت حاصل از دسترنج خویش را چشید. روزهای دیگر هم به این کار ادامه داد تا تدریجاً توانست از همین پول برای خود تیشه و حیوان و سایر لوازم کار را بخرد. باز هم به کار خود ادامه داد تا صاحب سرمایه شد. روزی پیامبر اکرم ﷺ به او رسید و تبسم‌کنان فرمود: «نگفتم هر کس از ما کمک بخواهد ما به او کمک می‌کنیم ولی اگر بی‌نیازی بورزد، خداوند او را بی‌نیاز می‌کند.»^۱

راه کمال

انسان موجودی است که فطرتاً گرایش به کمال دارد، یعنی بدون نیاز به اینکه کسی به او بیاموزد که در جست‌وجوی کمال باشد، به طور ذاتی و خودجوش سعی دارد تا زندگیش روز به روز حرکتی رو به جلو داشته باشد. ولی نکته مهم این است که هر کس، کمال را در چیزی می‌بیند که با دیگری فرق دارد. مثلاً فردی کمال را در قدرت می‌بیند، دیگری در ثروت و سومی در شهرت و چهارمی در معرفت و بالاخره هر کس براساس میزان بینش و آگاهی‌اش، کمال را در چیزی می‌بیند و به سوی آن حرکت می‌کند. امام خمینی رحمته‌الله علیه در این زمینه مطلبی دارند و می‌نویسند: «در تمام حرکات و زحمات و جدیت‌های طاقت‌فرسا، که هر یک از افراد این نوع در هر رشته‌ای که واردند، مشغول‌اند، عشق به کمال آنها را به آن واداشته، اگر چه در تشخیص کمال و آنکه کمال در چیست و محبوب و معشوق در کجاست، مردم کمال اختلاف را دارند.»^۲ با توجه به مطالب قبلی می‌توان نتیجه گرفت که چون خدای متعال، کمال مطلق است و از هر جهت که بتوان به او معرفت اجمالی پیدا کرد، ملاحظه می‌شود که در آن زمینه دارای کمال است نظیر: علم، قدرت، رحمت، رزاقیت و نظایر آنها، لذا اگر فردی راه زندگی خود را براساس "طریق الی الله" قرار دهد، یعنی راهی را برگزیند که او را به سوی خدا رهنمون شود، در مسیر کمال حقیقی قرار می‌گیرد و به هر اندازه که در این طریق، سعی و تلاش جدی نماید، به خدا نزدیک‌تر می‌شود و به عبارت دیگر به کمال بیشتری دست می‌یابد. یکی از نشانه‌های راه کمال حقیقی آن است که وقتی انسان در این مسیر گام می‌گذارد و با جدیت تمام به پیش می‌رود، در ازای هر پیشرفتی که برایش حاصل می‌شود، احساس شوق و شغف بیشتری به او دست می‌دهد و رغبت او را برای ادامه مسیر، تقویت می‌کند و هرگز احساس سرخوردگی نمی‌کند.

۱. داستان راستان، ج ۱، ص ۲۷-۳۱

۲. چهل حدیث (اربعین حدیث)، ص ۱۸۲

در مقابل آن، می‌توان روندهٔ راهی را در نظر گرفت که به گمان خود راه کمال است و تصورش این است که چنین راهی او را به سعادت می‌رساند، مثلاً جویندگان قدرت، شهرت و یا ثروت که اینها را کمال می‌دانند، هر اندازه که در این طریق آموزش می‌بینند، احساس آرامش و راحتی نمی‌کنند، بلکه آن زمان که به قلهٔ قدرت، ثروت و شهرت می‌رسند، احساس بی‌هودگی و پوچی می‌کنند و خسته و ناراضی از اینکه همهٔ عمر به دنبال چیزی بودند که به گمانشان کمال و سعادت بود و اکنون که ناخرسند و ناتوان به جای آب به سراب رسیدند، دیگر آن توان جوانی و قدرت لازم را برای شروعی دوباره ندارند و از راه طی شده قادر نیستند به عقب برگردند و از نو آغاز کنند، لذا آنچه دارای اهمیت زیادی است، تشخیص کمال حقیقی از کمال اعتباری (مجازی) است که برای شروع حرکت در چنین راهی، اولویت دارد.

جوان و کمال‌گرایی

با دیدن این عبارت، شاید این پرسش در ذهن آدمی نقش ببندد که چه نسبتی میان جوانی و کمال وجود دارد؟ چنانچه این سؤال برای کارشناسان مطرح گردد، احتمال دارد، پاسخ‌های ذیل ارائه شود:
جوان برای رسیدن به کمال، بیش از دیگران امکان موفقیت دارد، زیرا:

■ اندیشه‌ای نیرومند دارد.

■ روحی لطیف و مصفاً دارد.

■ ایده‌ها و آرمان‌های متعالی دارد.

■ فطرتی پاک، زلال و خدایی دارد.

■ احساسات و عواطف سرشار و غنی دارد.

■ از حیث قدرت و توان جسمی و فیزیکی، در بهترین شرایط برای انجام کار و فعالیت است.

■ و در انجام فعالیت‌های خیر و خوبی، از دیگران سرعت و شتاب بیشتری دارد.

با این همه، جوانی دوره‌ای از زندگی است که فرد علاقه‌مند به اوج گرفتن و فراتر رفتن از روزمرگی و رسیدن به بالندگی است، بنابراین نیل به کمال برای هر انسانی عموماً و برای جوان خصوصاً جایگاه و رتبهٔ برتر داشته و دارد.

از شرایط نیل به کمال، داشتن چشم‌اندازها و افق‌هایی است که در پیش‌روی آدمی قرار دارد، به عبارت دیگر الگوهای برتر و سرمشق‌های عالی انسانی، نقش تعیین‌کننده‌ای در زندگی جوانان دارند. زیرا زمانی که جوانان بدانند کسانی که این راه را طی کرده‌اند، چه نوع انسان‌هایی هستند، به آنان تأسی می‌کنند و آنها را سرمشق خویش قرار می‌دهند.

جوان و الگوهای برتر

«من همواره با پیامبر بودم چونان فرزند که همواره با مادر است. پیامبر ﷺ هر روز نشانهٔ تازه‌ای از اخلاق نیکو را برایم آشکار می‌فرمود و به من فرمان می‌داد که به او اقتدا نمایم. پیامبر ﷺ چند ماه از سال را در حرا می‌گذراند، تنها من او را مشاهده می‌کردم و کسی جز من او را نمی‌دید.»

امام علی علیه السلام

عبارات بالا بخشی از بیان امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام است که در وصف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند. تأمل در مطالب بالا بیانگر ویژگی‌هایی است که الگویی متعالی برای اقتداکنندگان دربر دارد. با این مقدمه، می‌توان دریافت که در زندگی اسوه‌های اخلاقی، ظرفیت‌هایی موجود است که آدمی قادر است با اقتدا به آنها، به رشد و بالندگی برسد. اما باید دید چه نکاتی در زندگی الگوهای متعالی وجود دارد که موجب حرکت در نوجوانان و جوانان می‌شود و آنان را به سمت الگوها سوق می‌دهد و آنان را جذب می‌کند. با نگاهی اجمالی، دست کم می‌توان به محورهای زیر در تأسی به الگوها اشاره کرد:

۱ اولین نکته مهم این است که آنان (الگوهای برتر) در زندگی خود با چه چالش‌ها و تنگنایی روبه‌رو شدند؟ درک این واقعیت موجب می‌شود که آدمی در مقایسه مسائل خود با مشکلات آنان، به کوچکی و ناچیزی معضلاتش پی ببرد و آنها را بزرگ نپندارد بلکه در حد و اندازه خود ببیند و توان مقابله با آنها را داشته باشد. به عنوان نمونه به یک فراز از کلام امام علی علیه السلام ذیلاً اشاره می‌شود: «در احوالات مؤمنان پیشین اندیشه کنید، که چگونه در حال آزمایش و سختی به سر بردند. آیا بیش از همه مشکلات بر دوش آنها نبود؟ و آیا بیش از همه مردم در سختی و زحمت نبودند؟ و آیا از همه مردم جهان، بیشتر در تنگنا قرار نداشتند؟ فرعون‌های زمان، آنها را به بردگی کشاندند، و همواره بدترین شکنجه‌ها را بر آنان وارد کردند، و انواع تلخی‌ها را به کامشان ریختند، که این دوران ذلت و هلاکت و مغلوب بودن تداوم یافت، نه راهی وجود داشت که سرپیچی کنند و نه چاره‌ای که از خود دفاع کنند، تا آنکه خداوند، تلاش و استقامت و بردباری در برابر نامالیقات آنها را مشاهده فرمود و آنان را از تنگنا نجات داد.»

۲ دومین نکته این است که الگوهای برتر در برابر تنگنای پیش رو، با چه روشی مواجه شدند؟ آیا موضع آنان در برابر مشکلات تسلیم شدن بود یا جرئت‌ورزی؟ مروری اجمالی بر زندگی‌نامه الگوهای برتر، مؤید این واقعیت است که هیچ شخصیت الگویی را در تاریخ نمی‌توان یافت که در برابر سختی‌های زندگی زانو زده و تسلیم شده و به اصطلاح روش انفعالی داشته باشد، چون اگر این‌گونه بود، قادر نبودند از قعر سختی‌ها به قله رفیع پیروزی دست یابند.

۳ سومین نکته این است که نتیجه مواجهه الگوهای برتر با موانع پیش رو چیست؟ آیا فرجام تلاش و کوشش آنان پیروزی و بهروزی است یا شکست و ذلت؟ بررسی تاریخ زندگی‌نامه بزرگان گواه است که آنان توانستند بر ناامیدی و یأس چیره شوند و با عزم جدی و اراده مصمم به مقصود دست یابند و کاری که در نظر دیگران غیرممکن می‌نمود، امکان‌پذیر نمایند.

زندگی‌نامه و سیره علمی و عملی بزرگان علم و اخلاق مؤید این واقعیت است که آنان سازندگان تاریخ پرافتخار جامعه بشریت‌اند و اگر آثار و مفاخر آنان از صحنه‌های تاریخ محو شود، مطلب قابل توجهی از آن باقی نمی‌ماند.

جمع‌بندی و باهم‌نگری

در این پودمان، ابتدا به اسرار جهان هستی اشاره شد که همچون مجموعه‌ی عظیمی در حرکت پویایی به سوی مقصدی معین رهسپار است و انسان‌ها به عنوان زیرمجموعه‌ی جهان هستی، به سان کاروانی طولانی از ابتدا تا انتها، در خط سیری طولانی به سوی هدفی در حرکتند تا شایسته‌ی مقام جانشینی خداوند شوند. انسان با داشتن چنین هدفی، ناگزیر مسئولیت‌هایی را بر دوش خود احساس می‌کند، مسئولیت‌هایی که در قبال خود، خانواده، دیگران و حتی محیط زیست نیز معنا پیدا می‌کند.

و نیز مشخص شد که انسان برای رسیدن به هدف خویش، ناگزیر از شناخت دنیای درون خود است و مشخصاتی که وی از خود کشف می‌کند در چارچوبی با عنوان هویت فردی، یکپارچه می‌شود. چنین انسانی در گام بعدی به سوی کمال واقعی خود در تلاش بوده و از لوازم کمال واقعی، درک کرامت ذاتی و اکتسابی و نسبت میان این دو آگاه است. در همین راستا جوانی با مشخصات ویژه و متمایز خود که به سرعت و شتاب، نیل به کمال دارد، ظاهر می‌شود و در جهت رسیدن به کمال مدنظر، نیازمند اقتدا به الگوهای برتر و راستین است، الگوهایی که توانستند ثابت کنند، نیل به کمال واقعی، گرچه دشوار به نظر می‌رسد، اما قابل تحقق و دستیابی است.

پرسش‌هایی برای بحث و گفت‌وگو

- ۱ انسان در چه صورتی می‌تواند جانشین خداوند در زمین باشد؟
- ۲ چرا به انسان لقب اشرف مخلوقات داده شده است؟
- ۳ آیا همه انسان‌ها تا پایان عمر، دارای کرامت ذاتی خواهند بود؟
- ۴ چه نسبتی میان کرامت ذاتی و کرامت اکتسابی وجود دارد؟
- ۵ منظور از عالم کبیر و عالم صغیر چیست؟ این دو چه نسبتی با هم دارند؟
- ۶ رابطه میان هدفمندی آفرینش از یک طرف و مسئولیت انسان از طرف دیگر چیست؟
- ۷ مبنای جهت‌گیری، چه نقشی در تکوین هویت فردی دارد؟
- ۸ آیا کتابی را می‌شناسید که تا حدودی از جهت محتوا و مضمون، شبیه «جانانان، مرغ دریایی» باشد؟ چه شباهتی میان این دو وجود دارد؟
- ۹ عبارت «سعادت آدمی در تعقیب است نه تسخیر» دقیقاً چه معنا و مفهومی دارد؟
- ۱۰ چرا جوانان در رسیدن به خیر و فضیلت، بیش از دیگران می‌کوشند؟